

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

در این بحث استقرار حج را از راه دلیل عقل اثبات کردیم و به حسب ظاهر شاید یک مطلب جدیدی است که دیگران هم متعرض این مطلب نشدند و شما حتماً روی آن تأمل بفرمایید. به نظر ما عقل حکم به استقرار می‌کند و حاکم بر آن عقل است.

دلیل استقرار حج؛ عقل

به این بیان که می‌گوییم در باب امتثال، حاکم به لزوم امتثال عقل است همه قبول دارند و این مورد اتفاق است. اگر شارع یک دستوری را داد خود شارع نمی‌تواند بگوید این دستور من را اطاعت کن؛ زیرا وقتی شارع و مولا برای یک تکلیفی یک ظرف زمانی خاص قرار داده (مثلاً گفته نماز ظهر و عصر را از زوال شمس تا دلوک شمس بخوان)، این عقل می‌گوید وقتی این ظرف خاص از بین رفت موضوع منتفی می‌شود و اگر شما اطاعت نکرده و عصیان کردید، با این عصیان موضوع منتفی می‌شود و به این عصیان وجوبی باقی نمی‌ماند، لذا در باب صلاة می‌گوییم اگر بر مکلف بخواهیم بگوییم باید خارج وقت نمازش را قضا کند قضا محتاج به یک امر جدیدی است و باید امر جدید باشد.

اما در ما نحن فيه ما به عقل می‌گوییم شارع متعال می‌گوید: «لله على الناس حج البيت من استطاع» و باز خود شارع هم می‌گوید اگر امسال نشد سال بعد. اگر امسال عصیان کردیم و حج را انجام ندادیم آیا این وجوب برای سال آینده باقی است؟ می‌گوید بله، استقرار هست. اگر شارع گفت حج منحصر به همین امسال است و امسال که گذشت ظرف حج تمام می‌شود، اینجا اصلاً معنایی برای استقرار نبود، اما وقتی شارع اصل الوجوب را می‌آورد و بعد به این اصل الوجوب ضمیمه می‌کنیم که اگر امسال نشد سال بعد، سال دوم نشد سال سوم، عقل از اینها استقرار را می‌فهمد.

به بیان دیگر (که حتی نیاز به این ضمیمه هم نباشد)؛ قبلاً در آن تعلیقه‌ای که بر آن دو مسئله داریم می‌گوییم عقل می‌گوید اولین زمان امکان امتثال استقرار می‌آید، یک کسی استطاعت مالی دارد اما هنوز زمان امکان امتثال نیامده، اینجا استقراری وجود ندارد اما وقتی اولین زمان امکان امتثال آمد استقرار می‌آید. عقل می‌گوید اگر باز امکان اینکه این امتثال اگر امسال نکردیم سال بعد هم امکان امتثالش باشد، باز باید انجام بدهی هرچند شارع هم نفرموده باشد.

در بیان اول می‌گوییم به آن «لله على الناس حج البيت» ضمیمه کنیم این‌که شارع گفته اگر امسال نشد سال بعد، اگر نشد سال سوم، در این بیان می‌گوییم اگر شارع این را هم نفرموده، بلکه شارع یک «لله على الناس حج البيت من استطاع دارد» و برای من هم امکان امتثال بوده و انجام ندادم، عقل می‌گوید بر تو مستقر است اگر بتوانی سال دیگر انجام بدهی باید انجام بدهی.

لذا ما استقرار را از عقل می‌فهمیم و می‌گوییم همان طوری که حاکم به امتثال و لزوم امتثال عقل است، استقرار را هم از عقل می‌فهمیم و با این بیان ما فرق بین استقرار و مسئله قضا کاملاً روشن است. در مسئله قضا شارع یک ظرف معین خاص را برای نماز ظهر و عصر معین کرده این ظرفش که تمام شد موضوع منتفی می‌شود و عصیان واقع شده و تمام شد، اما اگر شارع بخواهد بگوید باید قضا کنیم نیاز به دلیل دیگر داریم، اما در اینجا نه، اینجا خود همان «لله على الناس حج البيت» با این بیان که عقل استقرار را می‌فهمد و می‌گوید: امسال که نکردی سال بعد انجام بده، مثل این که اگر یک پدری به فرزندش می‌گوید درس بخوان، از همین امسال به نحو وجوب فوری بر او واجب است که درسش را بخواند، حال اگر امسال اطاعت نکرد و عصیان کرد، عقل می‌گوید این استقرار دارد و باید در فرصت دوم، فرصت سوم، استقرار را ما می‌توانیم به خوبی از عقل بفهمیم.

نکته دیگر آن که در جلسه گذشته گفتیم در روایات تسويف استقرار مفروض است یا نه؟ آیا شما استقرار را با خود روایات تسويف می‌فهمید یا در روایات تسويف استقرار مفروض است؟ روشن است که گفتیم حکم نمی‌تواند موضوع درست کند، این روایات در مقام این است که «من سوف إلى آخر عمره مات يهودياً أو نصرانياً». البته ما غیر از روایات تسويف یک روایات دیگری هم داریم، روایاتی داریم در صحیح حلبی از امام صادق (علیه السلام) سؤال می‌کنند کسی «مات و لم يحج حجة الاسلام أيقضى عنه؟»؛ آیا باید کسی از طرف او حج انجام بدهد؟ امام (علیه السلام) می‌فرماید: «نعم»، منتهی این عنوان تعبیدی محض هم ندارد بگوییم چون این روایات هست ما استقرار را می‌فهمیم.

ادعای ما این است که (البته این مطلب تازه‌ای است و حق هم دارید مقاومت کنید، شاید از این درس هم خارج شوید یک جایی به یکی از آقایان بگویید استقرار را از دلیل عقل خواسته اثبات کند ابتداءً برایش قابل قبول نباشد) در باب نماز استقرار نداریم، یک ظرف معین خاص که وقتی تمام بشود مطلوب مولا تمام است، لذا اگر شارع بخواهد باید دوباره امر به قضا می‌کند و قضا غیر استقرار است، استقرار یعنی استقرار همان امر اول، همان امر استمرار دارد ولو بعضی از شرایطش هم نداشته باشد؛ یعنی ولو بعد از تحقق بعضی از شرایط آن شرط منتفی شده باشد و سال بعد استطاعت هم نداشته باشد.

جمع‌بندی بحث

تا اینجا چهار مبنا برای استقرار ذکر کردیم:

1. همان کلامی که مرحوم والد ما فرمود که مسئله شرطیت استطاعت برای وجوب حدوثاً و بقاءً، نزاع در حدوث و بقا است.

2. بگوییم آیا وجوب به حج فی سنة الاستطاعة تعلق پیدا کرده یا به جامع؟

3. مسئله‌ی تنجز و عدم تنجز بود.

4. استقرار را از باب عقل استفاده می‌کنیم.

بحث ما در اشکالاتی بود که بر مرحوم خوئی وارد شد که ایشان در اینجا سه دلیل بر عدم استقرار آوردند. تا اینجا چهار اشکال بر ایشان وارد شد که بررسی کردیم.

اشکال پنجم باز نسبت به همان مطلبی است که مرحوم خوئی در دلیل سوم ذکر فرموده است. ایشان در دلیل سوم می‌فرماید: استقرار در آنجایی است که عن غیر عذر حج ترک بشود؛ یعنی «اذا ترک الحج من دون عذر» استقرار محقق است. بعد فرمود: در ما نحن فیه عذر وجود دارد و احسن الاعذار همین جهل مرکب است؛ زیرا این شخص اعتقاد به خلاف داشته؛ یعنی اعتقاد به این داشته که بالغ نبوده و حج بر او واجب نیست. ایشان می‌گویند اعتقاد به خلاف و جهل مرکب احسن الاعذار است.

مرحوم شاهرودی در کتاب الحج^[1] خود بر این مطلب اشکال کرده و می‌گوید: مرحوم خوئی می‌خواهد به چه چیزی تمسک کند؛ برای این مطلب که «الاستقرار انما هو مع عدم العذر و مع العذر لا استقرار»، ایشان می‌خواهد این را از کجا استفاده کند؛ می‌فرماید: «کأنه أراد بهذا الوجه التمسك بمفهوم بعض الروایات المتقدمة، التي اشترط فی ترک شریعة من شرائع الاسلام أن لا یكون تركه للحج من عذر فیدل علی أنه إن كان عن عذر یعذرہ الله سبحانه لم یکن الحج واجباً علیه»؛ مرحوم خوئی برای این مطلب سوم به مفهوم این روایات تمسک کرده است؛ یعنی روایاتی داشتیم که «من ترک الحج» بدون «شغل من غیر حاجة تجحف به»^[2]، «أو شغل یعذرہ الله»^[3] یا «عذر یعذرہ الله»، مفهومی این است که پس اگر مع العذر شد استقراری وجود ندارد.

ایشان ابتدا کلام مرحوم خوئی را اینطور مطرح کرده و بعد اشکال می‌کند. اشکالشان این است که «من الواضح عدم صحة هذا الاستدلال»؛ این استدلال آقای خوئی استدلال تمامی نیست؛ زیرا این عنوان «شغل» یا «عذر یعذرہ الله» شامل آنجایی که یک کسی حج را ترک کند «لمجرد الجهل» یعنی نمی‌دانسته (حال چه جهل بسیط و چه جهل مرکب) نمی‌شود. می‌گوییم پس در فرض جهل چیست؟ می‌گویند در فرض جهل این است که این شخص اگر تا آخر عمرش حج را ترک کرد مرتکب کبیره نشده «و لا یموت کافراً»، اما بگوییم جهل هم شغل، عذر، یعذرہ الله، شامل او نمی‌شود.

ارزیابی اشکال پنجم

در پاسخ از اشکال ایشان به مطلب اشاره می‌کنیم:

مطلب اول

مطلب اول این است که چرا شاملش نمی‌شود؟! شارع می‌گوید: اگر کسی تمام شرایط استطاعت را داشت «ترک الحج من غیر حاجة تجحف به»، او من غیر شغل یعذرہ الله»، ولی جاهل بود، می‌تواند به عنوان عذر در قیامت بیاورد بگوید نمی‌دانستم.

مطلب دوم

از کجا می‌فرمایید در این دلیل سوم مرحوم خوئی به مفهوم این روایات تمسک می‌کند؟! اگر این باشد که به دلیل اول برمی‌گردد. در دلیل اول مرحوم خوئی فرمود: استطاعت شرط وجوب است، «اذا انتفی الشرط انتفی المشروط»، اگر می‌خواهید بگویید به روایات تسویف تمسک می‌کنیم روایات تسویف شامل ما نحن فیه که جهل مرکب دارد نمی‌شود، این برای جایی است که کسی عمداً تسویف می‌کند.

اگر این دلیل سوم هم بگویید ایشان به مفهوم روایات تمسک می‌کند، می‌گویند استقرار در جایی است که عذر نباشد، پس این به دلیل اول برگشت و دلیل سوم نشد. ما از دلیل سوم استشمام می‌کنیم در ذهن مرحوم خوئی همین بوده که استقرار را عقل می‌فهمد، منتهی به عقل که مراجعه کنیم عقل می‌گوید استقرار در جایی است که عذر نباشد و جایی که جهل مرکب است «من احسن الاعذار»، ایشان هم در این دلیل سوم با همین دلیل عقلی می‌خواهد جلو بیاورد و کاری به روایات و تمسک به مفهوم

بنابراین ما برای استقرار دلیل عقلی را آوردیم، صاحب جواهر(قده) می‌فرماید: برای استقرار دو دلیل داریم یکی اجماع و یکی هم روایات، قبلاً روایاتش را خواندم صاحب جواهر می‌فرماید: «لا خلاف و لا اشکال نصاً و فتواً»؛ یعنی اجماع عدم الخلاف است؛ هم از حیث فتوا و هم از حیث نص، در چه چیز لا خلاف است؟ «فی أنه يستقر الحج في الذمة اذا استكملت الشرائط»؛ اگر شرایط کامل شد «فأهمل حتى فات»^[4] این استقرار دارد. البته روایات هم دو نوع است:

1. یک روایاتی داریم مثل روایت تسويف که روایات تسويف نظر به اثبات استقرار ندارد، بلکه روایات تسويف استقرار را مفروض گرفته؛ یعنی اگر کسی امسال مستطیع بود حج انجام نداد، باید سال بعد انجام بدهد ولو مستطیع نباشد. اگر نداد تا آخر عمر که مات، «مات یهودياً أو نصرانیا»، استقرار مفروض در این روایات است.

2. روایت دیگری هم داریم که خود صاحب جواهر به این روایت اشاره کرده است:

وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ عَنِ الْحُسَيْنِ عَنِ النَّضْرِ عَنْ عَاصِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) عَنْ رَجُلٍ مَاتَ وَلَمْ يَحُجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ وَلَمْ يُوصَّ بِهَا أَوْ يُقْضَى عَنْهُ قَالَ نَعَمْ.^[5]

مراد از «يقضى» در این روایت، قضای اصطلاحی نیست، بلکه کسی که «مات و لم يحج و لم يوص بها»، ظهور در این دارد که پول داشته، مستطیع هم بوده و می‌توانسته حج برود و نرفت، وصیت هم نکرده، امام(عليه السلام) می‌فرماید: «نعم»، این هم دلالت بر استقرار دارد. ما می‌گوییم: بله، این به خوبی دلالت دارد، ولی قبل از این روایت، از عقل هم به آن بیانی که عرض کردیم استقرار را می‌فهمیم.

ادامه مسئله 44 تحریر الوسیله

تا اینجا دو فرع از فروع نه‌گانه‌ای که در مسئله 44 مطرح شده را خواندیم. فرعی که فردا می‌خواهیم بخوانیم این فرع است «لو اعتقد عدم الضرر أو الحرج فبان الخلاف»^[6]؛ اگر کسی اعتقاد پیدا کرد که این حج بر او ضرری نیست حرجی نیست و رفت حج و دید این حج مشحون از ضرر و حرج شد، حال آیا این حجّ مجزی است یا نه؟ مرحوم سید در عروه می‌فرماید: «الظاهر كفايته»^[7] و کسی هم تعلیقه‌ای ندارد و مرحوم خوئی هم پذیرفتند و اینجا هیچ کسی تعلیقه بر فرمایش صاحب عروه ندارد مگر مرحوم امام، امام خمینی(قده) یک تفصیلی دارند که در متن تحریر هم آمده است.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. کتاب الحجّ، ج2، ص 273.

[2]. «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ ذَرِيجِ الْمُحَارِبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَحُجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ لَمْ يَمْتَعُهُ مِنْ ذَلِكَ حَاجَةٌ تُجْجَفُ بِهِ أَوْ مَرَضٌ لَا يُطِيقُ فِيهِ الْحَجَّ أَوْ سُلْطَانٌ يَمْنَعُهُ فَلَيْمَتْ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا.» الكافي 4- 268- 1؛ وسائل الشيعة؛ ج11، ص: 29-30، ح14162- 1.

[3]. «وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ: مَنْ قَدَرَ عَلَى مَا يَحُجُّ بِهِ وَجَعَلَ يَدْفَعُ ذَلِكَ وَ لَيْسَ لَهُ عَنْهُ شُعْلٌ يَعْذَرُهُ اللَّهُ فِيهِ حَتَّى جَاءَهُ الْمَوْتُ فَقَدْ ضَيَّعَ شَرِيعَةً مِنْ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ.» الفقيه 2- 448- 2936؛ وسائل الشيعة؛ ج11، ص: 28، ح 14158- 9.

[4]. «و كيف كان فلا خلاف و لا إشكال نصا و فتوى في أنه يستقر الحج في الذمة إذا استكملت الشرائط فأهمل حتى فات، فيحج

- في زمن حياته وإن ذهب الشرائط التي لا ينتفي معها أصل القدرة، و يقضى عنه بعد وفاته.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج17، ص: 298.
- [5]. التهذيب 5- 493- 1769؛ وسائل الشيعة؛ ج11، ص: 72، ح14272- 5.
- [6]. تحرير الوسيلة، ج1، ص: 381، مسئلة 44.
- [7]. العروة الوثقى (المحشى)، ج4، ص: 420، مسئلة 65.